«تأملاتی در پیوندهای تاریخی و ادبی ایران و تاجیکستان» در گفت و شنود با گل‌نظر کلدی، شاعر نامدار تاجیک

حافظ و سعدی دارایی همه ما فارسی‌زبانان است

سمانه صادقی

«گل‌نظر کلدی» شاعر نامدار تاجیک در کشور خویش لقب «شاعر ملی» دارد و حتی شعرِ سرود ملی آن دیار را، پس از استقلال آن سروده است. دغدغه این ادیب پرآوازه، نزدیکی بیشتر ملت‌های فارسی‌زبان و به ویژه نخبگان آن به یکدیگر است و بیم او آن است که در صورت فقدان این قرابت، دستاوردهای کهن و پرقدمت زبان فارسی در آشفته‌بازار تولیدات دیگر ملل مستحیل و حتی توسط آنان سرقت شود! او در گفت و شنودی که پیش روی دارید، در بسط بیشتر این ایده با ما سخن گفته است. امید آنکه علاقه‌مندان ادب و تاریخ را مفید و مقبول افتد.

جناب کلدی! شاید بهتر باشد که در آغاز این گفت‌وگو از زبان خود شما بیشتر با شما آشنا شویم؛ با زندگی و سوابق فرهنگی و ادبی شما.

بنده گل‌نظر هستم، شاعر مردمی تاجیکستان. در سال ۱۹۴۵ ترسایی (میلادی) در دیهه «گرگر» ناحیه «عینی» حوزه «زرفشان» جمهوری تاجیکستان زاده شدم. حوزه زرفشان، همان حوزه‌ای است که منطقه «رودک» - که همان زادگاه «رودکی» است- هم در آن قرار دارد. من تا تحصیلات متوسطه در همین ناحیه می‌زیستم. سپس در سال ۱۹۶۱ ترسایی برای تحصیل در رشته زبان و ادبیات تاجیک دانشگاه ملی تاجیکستان، به شهر دوشنبه رفتم. در سال ۱۹۶۶ ترسایی فارغ‌التحصیل شدم و به روزنامه‌نگاری پرداختم. در این دوران، بنده علاوه بر نگارش مقالات ادبی در مجلات مختلف، سردبیری چند نشریه را نیز بر عهده داشتم؛ از جمله هفته‌نامه‌ای که ارگان رسمی «اتفاق نویسندگان تاجیکستان» بود. این دغدغه روزنامه‌نگاری در همه عمر با من همراه بوده است. هنوز هم از نگارش مطلب در مجلات دست برنداشته‌ام و با نشریات مختلف همکاری دارم.

گویا شما علاوه بر دغدغه‌های فرهنگی، اهل سیاست هم هستید. اینطور نیست؟

بله. من پنج سال هم نماینده پارلمان تاجیکستان بوده‌ام، اما دغدغه اصلی‌ام همان فرهنگ است. آخر، هنگامی که بخواهیم آن ایده‌ها و اهداف فرهنگی را عملی و اجرایی کنیم و تحقق بخشیم، تنها راه همین است که وارد بدنه حاکمیت و دولت شویم. در تاریخ هم، هر جا اهالی فرهنگ آستین بالا زده‌اند و توانسته‌اند به مسئولیت اجرایی برسند، گام‌های بلند فرهنگی برداشته شده و جلوی سرکشی و کژروی سیاستمداران و منفعت‌طلبان گرفته شده است.

در حال حاضر مشغول چه کاری هستید؟

بنده در حال حاضر متصدی «کمیته مکافات ادبی استاد رودکی» هستم.

این جایزه سالانه اعطا می‌شود؟

بله، این یک کمیته دولتی است و این جایزه را حکومت تاجیکستان می‌دهد.

این جایزه صرفاً ادبی است؟

نه، بهتر است بگوییم که هنری است. این جایزه از بخش‌های مختلف مثل داستان، شعر بزرگسال، شعر کودکان، موسیقی، تئاتر، نقاشی، روزنامه‌نگاری و.... تشکیل شده است. بخش دیگر این جایزه به ادیبان و پژوهشگرانی اعطا می‌شود که در رشد و بالندگی ادبیات و فرهنگ تاجیک خدمت کرده‌اند. جالب است که این جایزه مختص داخل تاجیکستان نیست و از ایران هم تا به حال به یکی، دو تن از چهره‌های ماندگار این کشور(البته بعد از مرگشان) اعطا شده‌است. سال گذشته هم سفیر کبیر جمهوری اسلامی ایران در تاجیکستان، آقای دکتر علی‌اصغر شعردوست این جایزه را بردند. ایشان خدمت‌های فراوانی به معرفی ادبیات تاجیکستان کرده‌اند، از جمله دو جلد کتاب «ادبیات نوین تاجیکستان» و «چشم‌انداز شعر امروز تاجیک» که آثار بسیار ارزنده و بی‌بدیلی هستند و برای تدریس در دانشگاه مناسبند. ایشان همین‌طور در چاپ آثار کسانی چون: استاد عینی، لایق شیرعلی، مؤمن قناعت، بازار صابر، گل‌رخسار صفی و... خدمت‌ها کرده‌اند.

مناسب است که در این بخش از گفت و شنود، چند مورد از آثار خودتان را برای ما نام ببرید.

من تا امروز بیش از ۴۰ اثر منتشر کرده‌ام. بعضی از شاعران می‌گویند «ما فقط شاعریم و نقد نمی‌نویسیم» یا «ما فقط به ادبیات کلاسیک می‌پردازیم و اهل کتاب کودک نیستیم»؛ اما بنده هم برای کلان مردم اثر می‌نویسم و هم برای کودکان نقد می‌نویسم و هم نثر ادبی و هم شعر. تا به حال بر اساس فیلمنامه‌های من، پنج فیلم هنری در تاجیکستان تولید شده است. علاوه بر این، من آثار بسیاری از شاعران فرانسه و روس و عرب را به زبان تاجیک ترجمان کرده‌ام.

از مجموعه‌های شعر خودتان هم چند مورد را نام ببرید.

بله، اگر حافظه یاری کند، من چند کتاب را نام می‌گویم. «پی دریا»، «دستر خوان»، «مرزبان»، «فصل آغاز» و... همین طور چون ما سال‌ها در ضمن اتحاد شوروی بودیم، چند جلد کتاب من در مسکو به روسی چاپ شده است. در کویت هم مجموعه‌ای از ترجمان شعرهای من به عربی چاپ شده است. در ایران نیز در سال ۱۹۹۹ ترسایی، با دستچین دوست از دست رفته‌ام قیصر امین‌پور، کتابی با نام «زبان عاشقی» از من منتشر شد.

آقای گل‌نظر! خود شما هم برنده جایزه‌های شعر تاجیکستان بوده‌اید؟

بله، من تقریباً همه جایزه‌های شعر تاجیکستان را صاحب بوده‌ام. مثلاً جایزه سازمان جوانان، جایزه استاد میرزا تورسون‌زاده (که جایزه ویژه اتفاق نویسندگان تاجیکستان است). جایزه استاد رودکی(البته آن وقت من هنوز مسئول این کمیته نبودم) و.... همچنین در تاجیکستان به شاعرانی که سال‌ها به فرهنگ کشور خدمت کرده‌اند، عنوان «شاعر مردمی تاجیکستان» داده می‌شود که بنده این عنوان را نیز صاحب گشته‌ام.

شما سراینده سرود ملی تاجیستان هم هستید. درباره چند و چون تولید این سرود برای ما بفرمایید.

بنده هم سرود ملی جمهوری تاجیکستان را ساخته‌ام و هم سرود «انجمن پیوند» را. در سال ۱۹۹۱ ترسایی، وقتی که تاجیکستان به استقلال رسید، شورای عالی تاجیکستان تشکیل شد. در آغاز فرد دیگری رئیس شورا بود. بعد از وی، امام علی‌رحمان رئیس این شورا و بعداً رئیس‌جمهور شد. طبق قرار شورای عالی وقت، هم پرچم تاجیکستان باید نو می‌شد و هم سرود ملی تاجیکستان. شاید بدانید که تاجیکستان در زمان شوروی هم، سرود ملی مستقل به زبان تاجیکی داشت که شعر آن را استاد ابوالقاسم لاهوتی ساخته بودند. اما طبق قرار شورای عالی، بعد از استقلال باید این سرود عوض می‌شد.

اگر سرود ملی به زبان تاجیکی وجود داشت، چه نیازی به تغییر آن بود؟

آن سرود طبق منویات و نظرات کمونیستی ساخته شده بود؛ «چو دست روز، مدد نمود، برادری خلق استوار شد و....» در آن سرود، نام لنین آورده شده بود و از این جور مضامین در درون خود داشت. بعد از استقلال، این سخن‌ها دیگر به کار نمی‌رفتند. پس لازم آمد که متنی دیگر نوشته شود.

ما در سرود ملی فعلی، آهنگ آن سرود سابق را حفظ کردیم ولی شعرش را تغییر دادیم. در اجلاسیه شانزدهم شورای عالی - که در خجند برگزار شد- یعنی همان اجلاسیه‌ای که در آن امام علی‌رحمان به ریاست آن شورا رسید، پرچم و نشان ملی تاجیکستان انتخاب شد و آزمونی برقرار شد برای سرود ملی. طی چهار سال، بسیاری شاعران شعر نوشتند و آهنگسازان آهنگ ساختند. آخر از میان شعرها، شعر من غالب آمد و آهنگ سابق باقی ماند: «دیار ارجمند ما!/به بخت ما/ سر عزیز تو بلند باد/ سعادت تو، دولت تو، بی‌گزند باد/ زدوری زمانه‌ها رسیده‌ایم/ به زیر پرچم تو صف کشیده‌ایم/ زنده باد این وطن/ تاجیکستان آزاد من.» این یک بند از آن سرود است که بنده در همان وزن شعر استاد لاهوتی ساختم. سال آینده، ۲۰ سال پر است که متن من، سرود ملی تاجیکستان است.

حالا که صحبت به استقلال تاجیکستان رسید، بگذارید بپرسم که شعر تاجیکستان بعد از استقلال، نسبت به زمان شوروی چه تغییراتی پیدا کرده است؟

همچنان که تاجیکستان بعد از استقلال را می‌توانیم تاجیکستانی نو بدانیم، شعر نوین تاجیکستان را نیز باید به برهه پس از استقلال نسبت دهیم. در دوره جدید، اولین تغییرات، محتوایی بود. یعنی در دوران شوروی ما حق نداشتیم در شعر درباره دین خودمان سخن بگوییم. مخالفان ما می‌گفتند: «شما چرا این قدر تنگ‌نظری دارید؟ این چه شعری است که شاعر به جای آرمان خلق و جماهیر شوروی، دنیای شعر خود را محدود کند و از دین خود یا از بوم‌زاد خود در شعرش بگوید؟» حتی منتقدان با تازیانه تنقید به شاعران نهیب می‌زدند.

اما پس از استقلال، گوینده دیگر آزاد شد. پس در دوره نو، شعرهای وطنی و دینی بیشتر از قبل شد. توصیف طبیعت و از این قبیل هم که همیشه در شعر تاجیک بود، حفظ شد. در دوران شوروی، شعار گونه‌ای بود که می‌گفتند: ادبیات باید «شکلاً ملی و مضموناً سوسیالیستی» باشد! به همین خاطر، در دوران شوروی، شعر تاجیک فرم‌های بومی خودش را که همان دوبیتی و غزل و... باشد، حفظ کرده بود. بعد از استقلال، باز همان فرم‌ها باقی ماند، البته چهارپاره زیاد شد. در زمان شوروی- شاید به تأثیر ترجمه‌های روسی- شعر نوی نیمایی مدت‌ها بود که رواج داشت. این فرم نو، بعد از استقلال بیشتر شد. زبان شعر هم، تغییرات اساسی کرد، یعنی با زبان کوچه و بازار بیشتر گره خورد، البته این یک بدی هم داشت و آن اینکه امروزه در شعرهای نو، حتی در همان غزل‌های جوانان که چه در تاجیکستان و چه در افغانستان و ایران می‌شنویم، انگار همه اینها را یک نفر گفته است! در همه این شعرها، فضاهای تکراری و واژه‌های تکراری زیاد است. این یعنی اینکه شاعران جوان‌تر، شاید به مدد اینترنت و غیره، انگار بیشتر از جهان شعر دیگران خبر دارند و شیفته همان زبان و همان فضاها می‌شوند و نمی‌توانند در خلوت خویش، جهان خاص و مخصوص خود را بیابند و شعرشان را در فضای متشخص خود بیافرینند. این برای من خوشایند نیست.

اگر همه این شعرها را گردآوریم، گمان می‌کنیم همه از یک شاعر است. در این گونه شعرها، تأثیر مستقیم احساس شخصی و واقعیات پیرامون کمرنگ است. گرچه این قبیل شاعران ادعا دارند که پیرو نیما هستند، اما این کارها شعر را به بن‌بست می‌کشد و خلاف گفته‌های استاد نیما یوشیج است. این خلاف شعرهایی است که اخوان ثالث و فروغ و.. بر طبق جهان واقعی و زندگی پیرامون خودشان سرودند. اما تغییرات زبان در شعر تاجیک با آثار استاد مؤمن قناعت شروع شد یعنی ۴۰ یا ۴۵ سال پیش از این. بعد از او بود که گل‌رخسار و بازارصابر و استاد لایق این راه را به خوبی ادامه دادند. اینان با حفظ سنت‌های خوب زبان مادری به امروزی کردن و نرم کردن زبان شعر پرداختند.

از نظر من در این تغییرات زبانی، این شاعران تاجیک، شدیداً تحت تأثیر فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و... بودند. البته اخوان ثالث هم بسیار تأثیرگذار بود. اما بیشتر از همه، فروغ و سهراب مؤثر بودند. اشکالی که بعد از نو شدن گریبانگیر شعر تاجیک شد، این بود که دیگر به وزن و قافیه چندان اعتبار ندادند و گاهی به جابه‌جایی، کشیدگی و کوتاهی هجاها در شعرشان اهمیت ندادند.

جناب استاد! در خلال صحبت‌ها از «انجمن پیوند» نام بردید. درباره این انجمن و هدف آن هم توضیح می‌فرمایید؟

انجمن پیوند- که تاکنون پنج دوره سالانه آن در دوشنبه برگزار شده است- در حقیقت یک گردهمایی دوستانه و علمی- فرهنگی است بر مبنای حضور فارسی‌زبانان و تاجیکان جهان. هر سال تاجیکان پر نفوذ - که در جهان پراکنده‌اند- از اروپا و امریکا و سایر نقاط جهان، به دعوت دولت تاجیکستان در دوشنبه گرد هم می‌آیند و درباره آینده فرهنگی تاجیکستان و راه‌های گسترش و پربار کردن فرهنگ این کشور هم‌اندیشی می‌کنند. این انجمن در برطرف کردن مشکلات و حمایت از سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های خرد و کلان هم فعال است. در این مراسم، دوستان تاجیکستان از کشورهای فارسی‌زبان و همه کسانی که به فرهنگ تاجیکستان خدمت کرده‌اند، هم حضور دارند.

آقای گل‌نظر! آیا می‌توانید به مورد مشخصی اشاره کنید که دولت تاجیکستان یا مجموعه نویسندگان تاجیک یا همین انجمن پیوند، درباره نزدیک‌تر کردن سه کشور پارسی‌زبان، قدمی برداشته باشند؟

شما می‌دانید که کشور ما از نظر اقتصادی بنیه قوی ندارد. ما تاجیکستان را باید از دوران پس از استقلال، به حساب بیاوریم و از آن انتظار داشته باشیم. ما بعد از استقلال، سال‌ها درگیر جنگ داخلی و پس از آن هم سال‌ها مشغول بسامان کردن اوضاع کشورمان بوده‌ایم. با این حال، گمان می‌کنم که دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی دولتی و مردمی تاجیکستان، به خوبی توانسته‌اند دست کم مردم خود تاجیکستان را با ذخایر فرهنگی نیاکان و با دستاوردهای ادبی و فرهنگی معاصر ایران و افغانستان آشنا کنند. شاید در این باره که شما سؤال کردید، باید از کشوری مثل ایران بیشتر انتظار کار داشت. کشور شما به نوعی پیشگام کشورهای فارسی‌زبان است و چشم امید تاجیکستان و افغانستان، امروز به سوی ایران دوخته شده است.

کشور شما در تعاملات بین‌المللی به حد کافی مؤثر است و می‌تواند صدای همه ما را، صدای فرهنگ پارسی‌زبانان را به گوش جهان برساند. من از کارهایی که ایران در این یکی دو دهه در این باره کرده است سپاس دارم، ولی انصاف بدهید که این کافی نیست. ایران باید این پیشگامی را باور کند و این مسئولیت را بر شانه خود حس کند. از ما، تنها یاری برمی‌آید و بس. بنده، هم از طرف تاجیکان و هم از سوی افغان‌ها، با دل درست می‌گویم که ما یار ایران خواهیم بود چون می‌دانیم که این صدا از هر دهانی که شنیده شود، صدای همه ماست.

شاید شما بی‌خبر باشید ولی در ایران، درک و همت کافی در این مورد وجود دارد. حتی برخی نهادها هستند که اصلاً برای همین منظور تشکیل شده‌اند و قاعدتاً فلسفه وجودی و تلاش‌هایشان معطوف به همین دغدغه است. به نظر شما به شکل عینی و کارآمد، دقیقاً باید چه کاری از طرف ایران انجام شود؟ اولین قدم مؤثری که برای اعتلای این فرهنگ مشترک و رساندن صدای این فرهنگ مشترک می‌شود انجام داد، چه می‌تواند باشد؟

شما اروپا را ببینید. کمترین کاری که می‌شود کرد این است که ما مرزها را بین خودمان کمرنگ کنیم. الان قواعد دیپلماتیک خوبی برای این کار معمول شده است. ما برای سفر کردن به کشور یکدیگر، نباید ویزا بخواهیم. مشکل این جاست که آن روح و پندار یگانگی، هنوز در میان ما شکل نگرفته است. ما خودمان هنوز، یک افغانستانی را اهل کشوری دیگر می‌دانیم. این نباید باشد. ما در تاجیکستان انجمن دیگری داریم به نام انجمن دوستی ایران و تاجیکستان.

رئیس فعلی این انجمن آقای نظام احمد است. در ایران هم چنین انجمنی هست که ریاستش را آقای شبستری بر عهده دارد یا همان انجمن پیوند که عرض کردم. صلاحیت و وظیفه این نهادها، از همین جنس است. به نظرم اگر در ایران هم انجمن‌های این چنینی وجود دارد، این انجمن‌ها باید همدیگر را بیابند و جلسات سالانه با هم داشته باشند. دولت‌ها هم - که خوشبختانه حسن‌نیت دارند- باید به نتایج نشست مشترک این انجمن‌ها بها بدهند و ضمانت اجرا برای پیشنهادهای این نشست مشترک تدارک ببینند. آمار رفت و آمد هنرمندان و فرهیختگان دو ملت، الان اصلاً رضایتبخش نیست.

در جشن‌های ملی ما و شما باید مهمانان فرهنگی- ونه لزوماً سیاسی- از سه ملت ایران، تاجیکستان و افغانستان حضور داشته باشند. باید به جایی برسیم که اگر ما نمایشگاه نقاشی برگزار می‌کنیم، در آن از نقاشان ایرانی و افغان هم اثر باشد و بالعکس در زمینه‌های دیگر هم همچنین. اگر در ایران یک اتنولوژی شعر معاصر تألیف می‌شود، باید شعر معاصر تاجیک و افغان نیز در آن لحاظ شود. پیوند حقیقی ملت‌ها در همین امور فرهنگی رقم می‌خورد، نه مرزهای دروغین روی نقشه.

چند سالی هم هست که جشن جهانی نوروز توسط کشورهای حوزه نوروز برگزار می‌شود. به نظرتان همین را هم می‌توان به فال نیک گرفت و آن را یک نقطه آغاز مناسب به شمار آورد؟

بله، چرا نمی‌شود؟ سه چهار سال است که سازمان ملل نوروز را یک جشن جهانی اعلام کرده که منحصر به کشورهای فارسی‌زبان و حتی کشورهای منطقه نیست. ماهیت نوروز هم یک ماهیت انسانی و جهانشمول است. نخستین مراسم این جشن جهانی در تاجیکستان، دومینش در ایران و سال پیش در ترکمنستان برگزار شد. البته این جشن جهانی برای ما فارسی‌زبانان هم یک فرصت خوب است که باید از آن به نفع فرهنگ و زبان مشترک خودمان استفاده کنیم. ان‌شاءالله و بدون شک جشن نوروز، در تحکیم دوستی و برادری خلق‌های ما نقشی بارز خواهد بازید، اما شرطش این است که همین جشن نوروز در تعارفات و تشریفات رسمی دولتی خلاصه نشود. نوروز اگر یک واقعه فرهنگی و میراث فرهنگی است، جشن آن باید اوج پیوند و ارتباط اهل فرهنگ باشد، نه فقط سیاسیون.

یعنی می‌فرمایید که سیاستمداران در این میان نقش اساسی ندارند و بار اصلی این قصه بر دوش اهل فرهنگ است؟

نه، البته روشن است که جاده را باید سیاسیون باز کنند، ولی راهیان و رهنوردان این راه، نمی‌توانند جز اهل فرهنگ باشند. قاعده روزگار چنین است که کارهای فرامرزی را باید سیاست‌ورزان انجام دهند تا معتبر باشد؛ ولی اگر کار ماندگار و اثرداری بخواهیم اتفاق بیفتد، باید به دست خود فرهنگی‌ها صورت بندد. اهالی فرهنگند که صدر ملت هستند و عصیر ملت. یک سیاستمدار فقط دستور می‌دهد، اما یک فرهنگی سخن را میان مردم می‌پراکند و اذهان را آماده می‌کند و در طولانی‌مدت، به آن تأثیر و ماندگاری می‌بخشد. یک شاعر یا فیلمساز، از بدنه ملت است و زبان ملت را می‌فهمد و ملت هم سخن او را خوب درمی‌یابند. اوست که بلد است چطور با اقتضای درد مردم گپ بزند و ذهن آنان را متوجه و حساس سازد بر یک موضوع. از این روست که من از اهمیت روابط فرهنگی و ارج و ارجحیت آن بر رابطه‌های دیپلماتیک می‌گویم. فرهنگ باید پیشگام باشد، زیرا فرهنگ، مصلحت‌اندیشی‌های کوتاه‌مدت و منفعت‌طلبانه سیاسیون را نمی‌پذیرد و به افق بلند چشم دارد.

ما شاعران و همه اهل فرهنگ در این بین نقش اساسی داریم. ما باید پاره‌های جدامانده فرهنگ خودمان را که در پس مرز کشورهای فارسی‌زبان است، بشناسیم و آن را عمق و گسترش ببخشیم. در چند سال گذشته در سازمان ملل سخن از گفت‌وگوی تمدن‌ها به میان آمد. به نظر من، این حرف متعلق به فرد یا جریان خاصی نیست، نیازی است که از سوی همه اهل فکر و فرهنگ احساس می‌شود، منتها یکی از سیاستمداران و به هردلیل آن را مطرح کرده است. من فکر می‌کنم آینده جهان بر همین ایده استوار است. ما در فردای جهان به همان قدری قدر و اعتبار می‌بینیم که از تمدن بشری سهم برده باشیم. خب، ما فارسی‌زبانان اگر بگذاریم این تکه‌تکه شدن ادامه یابد، زودتر در فرهنگ‌های دیگر حل می‌شویم و آن همه میراث و دستاورد گرانسنگ که داریم، مصادره می‌شود و حتی فرداروز، به نام فرهنگ‌های دیگر ثبت می‌شود. در صورتی که هنوز هم دیر نشده و ما فرهنگ غنی امروز را از سده‌های قبل میراث داریم.

شعر ما، موسیقی‌ما، دانش و دانشمندان ما، فولکلور ما، بازی‌ها و ضرب‌المثل‌های ما، اینها نباید بگذاریم فراموش شود. ما باید مدام به خودمان و به یکدیگر و به جهان یادآوری کنیم که ساحل شرقی دریای فرهنگ ما، هند است، بیدل است و حتی چین است و ساحل غربی فرهنگ ما آسیای صغیر است، مولوی است و حتی پروس و آلمان است؛ گوته است. این یادآوری به ما دلگرمی و عزت می‌دهد که خود را بیش از پیش یگانه ببینیم و به افق فردا، با امید چشم بدوزیم.

آیا شما در سفرهای سال‌های اخیر خودتان به ایران هم، این ضرورت را احساس و گوشزد کردید؟ در این باره، چه بازتاب‌هایی دریافت کردید؟

من همین چندی قبل در شیراز شما بودم. یکی از من پرسید: «آیا شما در تاجیکستان، حافظ و سعدی ما را می‌شناسید؟» من پاسخ گفتم: «این‌ها مال شما نیستند. دارایی همه ما فارسی‌زبانان هستند. این مرزهای دروغین را نباید باور کرد. شما رودکی را می‌شناسید؟ ما نه فقط حافظ و سعدی که بهار و لاهوتی و شهریار و نیما و سایه و اخوان ثالث و شاملو و فروغ و سلمان‌هراتی و قیصر امین‌پور و علیرضا قزوه شما را می‌شناسیم. ما در کتاب‌های درسی، شعر «مادر» ایرج میرزای شما را می‌خوانیم و او را از خودمان می‌دانیم؛ «روزی که مرا بزاد مادر/ پستان به دهن گرفتن آموخت.» اما آیا شما عینی و تورسون‌زاده و لایق و فرزانه و بازار و مؤمن ما را شناس هستید؟» این بی‌خبری ما از همدیگر، بسیار خبر بدی است! اصلاً خبر ندارند که در تاجیکستان، از نظر فرهنگی چه خبر است! خبر ندارند که در تاجیکستان به فارسی سره سخن می‌گویند. اینها همه نقص است. همه نشان آن است که ما به فرهنگ یکدیگر آشنا نیستیم. مراکز عالی و آکادمی‌ها هم در این مورد وظیفه دارند، چه در تهران و چه در کابل. از همین راه‌ها باید وارد شد و تقدیر فردا را عوض کرد.

جناب گل‌نظر! در پایان، اگر نکته ناگفته‌ای به نظرتان باقی مانده، بیان بفرمایید؟

من همیشه با خود فکر می‌کردم که این سطر فروغ فرخزاد که گفته: «تنها صداست که می‌ماند»، مقصودش کدام صداست؟ در همین روزها در ایران، ناگهان به ذهنم رسید که این همان صدایی باید باشد که حافظ فرمود: «از صدای سخن عشق، ندیدم خوش‌تر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند.» در پایان، برای شما و همه مردم ایران و همه فارسی‌زبانان و اصلاً برای تمام مردم جهان، آرزوی عشق‌ورزی دارم و امید فرداهای روشن‌تر. آرزو دارم روزی همه مردم جهان در صلح و امنیت و رفاه و برادری زندگی کنند و تنها سخن از مهر بگویند و بشنوند.

من همین چندی قبل در شیراز شما بودم. یکی از من پرسید: «آیا شما در تاجیکستان، حافظ و سعدی ما را می‌شناسید؟» من پاسخ گفتم: «این‌ها مال شما نیستند. دارایی همه ما فارسی‌زبانان هستند. این مرزهای دروغین را نباید باور کرد. شما رودکی را می‌شناسید؟ ما نه فقط حافظ و سعدی که بهار و لاهوتی و شهریار و نیما و سایه و اخوان ثالث و شاملو و فروغ و سلمان‌هراتی و قیصر امین‌پور و علیرضا قزوه شما را می‌شناسیم

کشور شما در تعاملات بین‌المللی به حد کافی مؤثر است و می‌تواند صدای همه ما را، صدای فرهنگ پارسی‌زبانان را به گوش جهان برساند. من از کارهایی که ایران در این یکی دو دهه در این باره کرده است سپاس دارم، ولی انصاف بدهید که این کافی نیست. ایران باید این پیشگامی را باور کند و این مسئولیت را بر شانه خود حس کند. از ما، تنها یاری برمی‌آید و بس. بنده، هم از طرف تاجیکان و هم از سوی افغان‌ها، با دل درست می‌گویم که ما یار ایران خواهیم بود چون می‌دانیم که این صدا از هر دهانی که شنیده شود، صدای همه ماست